

## درس ششصد و هفتاد و یکم

### کیفیت انتزاع جنس از ماده و فصل از صورت (۲)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرض شد که در کیفیت انتزاع جنس از ماده و فصل از صورت اشکالی وارد است و مبتنی بر عدم تفاوت ماده و صورت در کیفیت اخذ جنس از هر دو است. عرض شد که ماده عبارت از همان هیولا در وضعیت استعداد است و همین طور صورت عبارت از آن جنبه فعلیت و ظهور خارجی ماده در تشخیص و تعیین جسمی است و هر کدام از این دو، دو جنبه دارند که همان جنبه جنسی و فصلی آنها را تشکیل می دهد و به همان جهت ایرادی در اینجا وارد است. اگر قرار باشد که جنس را از ماده اخذ کنیم بنابراین چه اشکالی در اینجا هست که خود صورت که در واقع در تحلیل عقلی - نه در تحقق خارجی - به جنس و فصل تقسیم می شود، این جنس از صورت اخذ نشود؟ آنچه که در تعیین و تشخیص خارجی مشاهده می شود یک هیولا است که یک حقیقت مبهمه است یعنی در ذات خودش ابهام دارد در عین اینکه تحصیل دارد.

### فرق بین ابهام و تحصیل

عرض شد که بین ابهام و تحصیل فرق است؛ ابهام ممکن است وجود داشته باشد ولی ظهور نداشته باشد و این اشکال ندارد! یک امر مبهمی باشد که حقیقت آن امر مبهم به واسطه ابهام بودنش است منتها ظهور و بروزش به واسطه صورت نوعیه ای است که بر او حمل می شود و آن صورت نوعیه جنبه فعلی دارد. شکی نیست که همه مواد که در خارج هستند فی حد تنفسه یک حقیقت سیالی هستند که آن حقیقت سیال به واسطه صور نوعیه ای که به خود می گیرد، ظهور و بروز خارجی دارد و اگر آن صورت و تحقق خارجی آن فصلیت نبود، آن حقیقت سیال هم نمی توانست تشخیص پیدا کند. پس می توان گفت که هر کدام از این دو مکمل یکدیگرند. اگر شما آن ماده ای که در یک شیء خارجی مشاهده می کنید وجود نداشته باشد در واقع آن صورت نوعیه هم نمی تواند وجود داشته باشد چون ما صورت نوعیه در هوا که نداریم، این صورت نوعیه باید به یک امر خارجی تعلق بگیرد و آن امر خارجی را متشخص و متعین و قابل اشاره کند. نفس حیوانیت یا نفس انسانیت، جسمیت انسان - حالا به روح انسان کار نداریم - که آن جنبه لحمیت، عزمیت، بشریت، شعریت و اینها را نشان می دهد، نفس آن ماده جسمی بدون یک ماده که آن ماده وجود حقیقی این تعیین خارجی است، نمی تواند امکان

داشته باشد. ما لحم بدون وزن نداریم و لحم بدون لون نداریم و لحم بدون اعراض مثل امتداد در ابعاد ثلاثه نداریم، آنچه که داریم لحم با این خصوصیات است.

بنابراین یک لحم در عین اینکه عنوان لحمیت بر او صدق کند و لکن آن صورت لحمیت که **ما به الشیء هو هو** است و قابل اشاره است را نداشته باشد، یک هم چنین چیزی مستحیل است و همین طور از آن طرف صورتی - صورت لحمیت - وجود داشته باشد ولی در واقع آن ماده ای که این صورت روی او بنشیند و شما بتوانید به واسطه رؤیت، لحم را از سایر اشیاء تمیز بدهید هم معنا ندارد. [اینکه می گوئیم:] به واسطه آن صورت لحمیت، منظور همان اعراض تسعه مثل کم، کیف، لون و امثال ذلک [نیست] و اینها عرض هستند که به واسطه این صورت لحمیت عارض می شوند، بحث در آنجا نیست و مشخص است که در عرض باید مسبوق به موضوع باشد و این عرض روی موضوع حمل بشود. اول صحبت در خود صورت لحمیت است. ببینید ما در اینجا سه مرتبه به وجود آوردیم و تقسیم کردیم و در هر سه مرتبه اینها جسم خارجی بی نیاز از هر کدام از این مراحل نیست و لکن باید ببینیم کدام یک از این دو سبقت دارد و کدام یک از این دو متأخر است؟ بحث در سبقت و تأخر و علیت و معلولیت است و بحث در خود نیاز آن شیء خارجی در تحقق خارجی به اینها نیست. شما وقتی که با دست کلید را می چرخانید و در را باز می کنید یا دستگیره در را حرکت می دهید، در عالم خارج دو حرکت انجام شده است؛ یکی حرکت دست و یکی هم حرکت این دستگیره، هر دو باهم انجام شده است و هر کدام از این دو منفک از دیگری نیست یعنی فرض کنید اگر شما دست را به دستگیره بگیری الان من حیث المجموع یک امر واحد در خارج تحقق پیدا کرده است که عبارت از یک مجموعه ای است که آن مجموعه یک فعل را انجام می دهد ولی در تحلیل عقلی به دو حرکت تقسیم می شود؛ یکی حرکت ید و یکی هم حرکت دستگیره ولی کدام یک از این دو تقدم دارند - تقدم عقلی، نه تقدم زمانی -؟! مشخص است که دست علت برای آن حرکت دستگیره است و اگر دست نباشد دستگیره هم حرکتی ندارد، بحث در تقدم و تأخر زمانی نیست بلکه در تقدم عقلی است.

صحبت در این است که این جسمی که الان در خارج هست دارای سه مرتبه وجودی است و هر کدام از اینها اگر نباشند، خود آن جسم نخواهد بود و شکی در این نیست. مرتبه اول مرتبه ماده بودن این جسم است که این جسم یک ماده خارجی در قبال ماده عقلی است، شما ماده عقلی هم دارید؛ این تصورات ذهنی که می شود دارای ماده و صورت است و اگر ماده و صورت نباشد دیگر تصور خارجی در اینجا معنا ندارد. ماده بودنش عبارت از همان حقیقت وجودیه کیفیه نفسیه است که آن حقیقت کیفیه نفسیه یعنی نفس الوجود ذهنی در عالم تجرد، آن نفس الوجود دارای یک حقیقتی است که آن حقیقت، حقیقت مجرد است و شما نمی توانید آن حقیقت مجرد را جدا و منفک از صورت خودش بکنید. آن حقیقت مجرد در خود ذهن به صور مختلفی

درمی آید؛ گاهی اوقات به صورت انسان درمی آید و شما در ذهنتان تصور یک انسان می کنید و گاهی اوقات همان به صورت حیوان درمی آید و تصور حیوان می کنید و **هَلَمْ جَرّاً**.

## ترکب مفاهیم از نقطه نظر تحلیل عقلی در صور عقلیه

بنابراین گرچه مفاهیم در اینجا مختلف هستند ولی خود مفاهیم از نقطه نظر تحلیل عقلی در صور عقلیه مرکب هستند منتها ترکیبشان ترکیب خارجی و سکنجبین نیست که شما مخلوط کنید! وجود آنها وجود مجرد و وجود تجردی است نه اینکه فرض کنید در خارج شکر و آب که هر کدام دارای یک صورت نوعیه هستند و تحقق خارجی دارند را با انضمام یکدیگر و ترکیب و مونتاژی که می کنید، یک حقیقت خارجی و یک شیء خارجی درست کنید! این در اینجا به آن کیفیت نیست.

پس در خود صورت خارجی هم مسئله همین است، همین که شما در ذهن خودتان فشار می آورید و می خواهید یک شیء و واقعیت را ترسیم کنید ...، آن مهندسی که می خواهد یک دستگاهی را بسازد که این توقع از آن دستگاه برآورده بشود، آن مهندس در عقل و نفس خودش چه کاری انجام می دهد و چه نیرویی اعمال می کند تا اینکه آن صورتی را که منطبق با خواست های او است و منطبق با نیات و اهداف و اغراض او است ایجاد کند؟! اگر آن صورت خارجی بسیط بود یک دفعه باید به محض اراده، آن صورت خارجی منطبق بشود چون بسیط است. بسیط که دیگر نیاز به ترکیب ندارد! بسیط که نیاز به اعمال رویه ندارد! بسیط که دیگر نیاز به اعمال قوه نفسیه و اینها ندارد! صرف یک صورت بسیط به محض اراده، آن صورت در او تجلی و در نفس او حضور پیدا می کند.

بنابراین مسئله این طور نیست، شما می بینید که شخصی که می خواهد آن نقشه آن دستگاه را در ذهن خود ترسیم کند دائماً به خود فشار می آورد و داخل اتاق می رود و در را می بندد که خلوت باشد و صدا نیاید؛ صدای سوت و ماشین آمبولانس و اینهایی که بوق می زنند نیاید و [ذهن] خودش را جمع می کند و شروع به فکر کردن می کند و آن اهداف را در نظر می گیرد و آلات و ادواتی که می تواند آن اهداف را تأمین کند یکی یکی جمع می کند و دو ساعت فکر می کند تازه بیرون می آید و می گوید: نصف راه را رفتم و هنوز به قضیه نرسیدم! دوباره و سه باره می رود و چند روز طول می کشد یا چند ماه طول می کشد تا اینکه بتواند آن دستگاهی که مورد نظر اوست را دقیق تنظیم کند و بعد هم نقشه را روی کاغذ پیاده کند و بگوید: نگاه کنید، یعنی این صورت خارجی پیدا کرد و تا حالا در نفس بود! این اعمال رویه ای که فرد می کند در دو جنبه تحقق پیدا می کند؛ یکی در جنبه جنسیت عقلیه و دوم در جنبه صورتیت عقلیه؛ در جنبه جنسیت عقلیه، از خود آن اشیائی که در ذهن دارد به عنوان مرتکزات عقلی استفاده می کند. از نظر ارتکازات عقلی در ذهن یک مهندس آهن، فولاد، مس،

پلاستیک و اشیاء مختلف قرار دارد و اینها همه حقایق جنسیه‌ای هستند که این حقایق جنسیه خودشان یک صورت نوعیه دارند و شما می‌بینید که در ترکیب این حقایق جنسیه یک صورت نوعیه خاص تشکیل می‌شود. چطور اینکه در خارج هم همین است؛ فرض کنید شما چند ماده مثل مس، سدیم، ید، پتاسیم و امثال ذلک را ترکیب می‌کنید و تبدیل به یک قرص می‌کنید و می‌گویید: شما که کم‌خونی دارید و مس و چدن [بدنتان کم است] از این قرص بخورید! الآن چیزی که کم داریم فعلاً اینجاست [عقل است]! فرض کنید اسم این قرص را مولتی‌ویتامین می‌گذارید. چرا؟ چون در آن همه این مواردی که مورد نظر است قرار دارد و طبعاً این جنس و فصل دارد و جنس اینها عبارت از مواد مختلفی است که تک‌تک این مواد هر کدام برای خودشان یک صورت نوعیه دارند و به واسطه آن صورت نوعیه است که خودشان برای خودشان تحقق خارجی دارند و اگر نباشند شما [چطور] می‌توانید این اشیاء مختلف را با همدیگر ترکیب کنید؟! در صورت ذهنیه هم همین‌طور است. فرض کنید اینکه الآن یک مختبر آزمایشگاهی براساس آن اهداف خودش یک دارو را اختراع و ترکیب می‌کند به واسطه این است که اجناس این صورت نوعیه در ذهن او مُتَقَش است و چون این اجناس در ذهنش منتقش است، آنها را درمی‌آورد و یکی را کم می‌کند و یکی را زیاد می‌کند و دوز یکی را کم می‌کند و از آن طرف آن را زیاد می‌کند تا بعد به صورت کپسولی که بتواند با خواست‌های او و اهداف معینی که دارد در بیماری مشخص مورد استفاده قرار بگیرد و این عبارت از حقایق جنسیه‌ای است که این حقایق جنسیه در ذهن وجود دارد و ذهن این حقایق جنسیه را به کار می‌گیرد و از اینها در ترکیب و امتزاج آن صورت نوعیه استفاده می‌کند. تا یک مهندس در ذهنش آهن وجود نداشته باشد چطور می‌تواند این دستگاه را درست کند؟! تا در ذهن یک مهندس آن ابزار و وسایل کلیه جنسی وجود نداشته باشد [چطور] می‌تواند آن اشیاء را باهم ترکیب کند و به آن هدف و غایت خودش برسد؟! بنابراین همان‌طوری که در خارج جنس و فصل خارجی داریم، در آنها هم داریم. خب این مرتبه اول بود.

پس در مرتبه اول باید آن ماده وجود داشته باشد؛ آن ماده و هیولای سیالی که آن اصل و ریشه آن تعیین و تشخیص خارجی را تشکیل می‌دهد. این پله اولی است که باید باشد و اگر این نباشد اصلاً دیگر معنا ندارد که صورت نوعیه وجود داشته باشد! تا آن ماده نباشد... منظور بنده از «نبود» تحقق خارجی قابل مشاهده نیست و آن تحقق خارجی قابل مشاهده منوط به این است که سایر مراتب را هم طی کند و اگر بدون آن سایر مراتب که آن صورت نوعیه باشد یا آن اعراضی که عارض بر این جسم می‌شود، اگر آنجا نباشد خب شما باید بدون اینها آن را ببینید و باید بدون اینها قابل مشاهده باشد و شما در دستتان بگیرید! هر چه را که شما در دستتان قرار می‌دهید بالأخره یک صورت نوعیه‌ای بر او مترتب است.

## وجود؛ تحقق خارجی بدون قابلیت لمس

منظور از وجود، تحقق خارجی بدون قابلیت لمس است! تحقق خارجی در عالم خارج، نه در عالم اعتبار، در عالم اعتبار یعنی عالم کشک! اعتبار است دیگر، کشک است! فرض کنید که من الآن اعتبار می‌کنم که اینجا بالای مجلس است و یک وقتی اعتبار می‌کنم که آنجا بالای مجلس است و اعتبارش دست من است. می‌گویم: آقا بفرمایید بالای مجلس. می‌گوید: آقا بالای مجلس که اینجا است. می‌گویم: من بینی، من بالای مجلس را آنجا می‌بینم! خب حالا فردا رأیم عوض می‌شود و می‌گویم: نه بهتر است که اینجا را بالای مجلس قرار بدهیم! می‌گوید: تو که دیروز گفتی آنجا بالای مجلس است! می‌گویم که اختیارش با خودم است؛ امروز آنجا را می‌گویم و فردا یک جای دیگر را می‌گویم! دلم می‌خواهد هر روزی یک چیزی بگویم! این اعتبار می‌شود. اعتبار دست خود متکلم است و [اگر] بخواهد حرفش را عوض می‌کند آن‌هم به خاطر همان کیفیت تصوراتی که دارد و بالأخره دلش می‌خواهد، یک چیزی می‌گوید! امروز این و فردا آن! این مسئله اعتبار می‌شود. مطلب، مطلب واقع است یعنی در مطلب واقع - از عالم اعتبار بیرون و آنچه که در خارج تحقق دارد - آنچه که در خارج تحقق دارد جدای از یکدیگر می‌شود یا نمی‌شود؟ آن کپسولی که الآن به عنوان مولتی‌ویتامین از دست می‌گیرید و می‌خواهید بخورید، اگر بخواهید این کپسول تأثیر بگذارد باید همین طوری بخورید و الاً اگر آن را داخل آزمایشگاه ببرید و تجزیه کنید، آن را به سی یا چهل یا پنجاه نوع یا بیشتر تقسیم می‌کنند ولی این دیگر فایده‌ای ندارد! فرض کنید B<sub>1</sub> را از این بگیرید و یا بدون سایر مواد [استفاده کنید] اسید فولیک هم بخورید تأثیر نمی‌کند و هضم نمی‌شود! اگر ویتامین B<sub>1</sub> و ویتامین A همراه با سایر مواد ترکیب شود [اثر دارد] و اگر جدا بخورید همان ماده را خوردید ولی اثر ندارد! فرض کنید صبح که می‌خواهید قرص بخورید می‌گویید که چه کسی گفته است که من این را بخورم؟! من این قرص را تجزیه و ترکیب می‌کنم و هر ساعت یکی را می‌خورم! مثلاً الآن ویتامین B<sub>1</sub> را می‌خورم و یک ساعت بعد ویتامین C را می‌خورم، این طور جذب نمی‌شود و فایده ندارد! یک کیلو هم از این دارو مصرف کنید فایده ندارد! این دارو باید ترکیب شود و توأم باشد تا اینکه بتواند اثر و خاصیت خودش را بگذارد و عوارض ایجاد نکند.

## منظور از وجود خارجی

بنابراین منظور ما از وجود خارجی نه یعنی وجود قابل اشاره بلکه وجودی که از عالم اعتبار بیرون است و این مسئله مسئله بسیار دقیقی است که آنهایی که در بعضی از تقریرات اشکال وارد کردند متوجه این مسئله نبودند. وجود خارجی نه آنچه که شما دستتان بگیرید! زیرا همین که دستتان می‌گیرید یعنی صورت نوعیه دارد! همین که این دستگاهی که الآن در اینجا است را در دست بگیرم به معنای این است که پذیرفته‌ام که ماده و

صورت و عرض دارد و خصوصاً به نفس نگاه کردن و به نفس دست گرفتن، همه این مطالب را پذیرفته‌ام و قبول کردم چه بخوام و چه نخواهم! صحبت در همان تحقق خارجی اوست که از عالم اعتبار و مجاز بیرون است، آن تحقق خارجی باید وجود داشته باشد و اگر وجود نداشته باشد صورت نوعیه که نمی‌تواند ماده شیء را بسازد، اگر می‌ساخت دیگر نیاز به ماده و جنس نداشتیم و می‌گفتیم: فقط آنچه که در خارج هست صورت است و بس!

### صورتیت محض بودن مربوط به مجردات

بنابراین اینکه می‌گویند: **حقیقه‌ الشیء بصورتیه لا بمادّیه**، نه اینکه بی‌نیاز از ماده است و فقط صورتیت محض است! آن صورتیت محض بودن به مجردات مربوط می‌شود و این صورت محض بودن در اینجا قرار دارد. مسئله معادی که مرحوم صدرالمتألهین مطرح کرده است و در آنجا قائل هستند که آن **حقیقه‌ الإنسان** که در قیامت ظهور پیدا می‌کند **بصورة الشیء** هست نه به ماده‌ای که در دنیا بود چون ماده در اینجا اثری در **هویه‌ الشیء** ندارد، این مسئله مربوط می‌شود به اینکه ما برای نفس و روح در عالم قیامت قائل به قالب بشویم؛ چه قالب مادی و چه قالب مثالی، ولی آن روح و حقیقت صورت و نفسیت انسان که در قالب نمی‌گنجد و اعلائی از خود قالب و تقید به بدن - چه بدن مادی و چه بدن مثالی - هست و حقیقت او را مجرد محض تشکیل می‌دهد، ماوراء بحث مسئله وجود بدن مثالی و وجود بدن مادی یا وجود برزخ بینهما در عالم خارج و در عالم قیامت است.

### تبیین نظر مرحوم صدرالمتألهین در بحث کیفیت معاد جسمانی

آنچه را که مرحوم صدرالمتألهین در بحث معاد مطرح می‌کنند به آن مقتضای کیفیت تحقق اشیاء در عالم ثواب و جزا اشاره دارد که اگر نفس بخواهد به یک قالب و بدنی دربیاید، در آنجا چه بدنی باید به دست بیاورد؟ آیا همین بدنی که در دنیا است و الآن دارد صحبت می‌کند همین بدن را نیاز دارد؟ نه، نیازی به این بدن ندارد زیرا شما با همین فرد در خواب بحث و صحبت می‌کنید، پدرتان که از دنیا رفته است را در خواب می‌بینید و واقعاً او را می‌بینید و صبح که بلند می‌شوید می‌گویید: پدرم را در خواب دیدم. بابا جنازه پدرتان که سی سال پیش خاک شده است و الآن هم بروید نگاه کنید در قبر هم اثری از او نیست. وقتی می‌گویید: من پدرم را در خواب می‌بینم خب چرا به شما ایراد نمی‌شود که پدری که در خواب دیده‌اید چیزی نبوده و بادکنکی بوده است! پدرت همان بود که جنازه‌اش را خودمان تشییع کردیم و لاله‌الله گفتیم و در قبر گذاشتیم و روی آن را هم پوشاندیم و الآن هم خاک شده است و دیگر اثرش نیست، رفتیم و نگاه کردیم و دیدیم که خاک شده است

و الآن هم یک جنازه دیگر در همان قبر گذاشتند! درحالی که شما چهل سال از فوت پدرتان می گذرد در خواب می بینید که انگار دیروز فوت کرده است و اصلاً با او احساس غربت نمی کنید! شما چه چیزی را دیدید که این چنین در وجدانتان - نه در تخیلتان - احساس حقیقت بودن با او را می کنید که گویی اصلاً فوت نکرده و از دنیا نرفته است؟! خیلی جوان و شاداب و بشاش می آید و با شما صحبت می کند و مطالب را می گوید و واقعاً وجودش را در نفس خودتان احساس می کنید، تخیل نیست بلکه واقعیت است. درد مرحوم صدرالمتهین و امثالهم به این است که می گوید: کاری به روز قیامت نداریم، خودتان بروید ببینید چه خبر است، شما خواهید رفت و خواهید دید! در همین دنیا که هستید آنچه را که در خواب می بیند - حتی افراد زنده - [واقعیت دارد]! او در خانه اش نشسته و خوابیده است و شما او را در خواب می بینید، چه چیزی را در خواب می بینید؟ فردا می گوید: آقا من شما را دیشب در خواب دیدم و گفتید که چرا سراغ من نمی آیی؟ تو چه رفیقی هستی که نمی آیی از ما احوالپرسی کنی؟! گفت: اتفاقاً چند روزی است که می خواستم به تو تلفن کنم و بگویم که این چه رسم رفاقت است که خبر از ما نمی گیری؟!

ببینید یک واقعیت خارجی که وجود دارد، آن واقعیت را بدون بدن در خواب مشاهده می کنید! حالا چرا شما در روز قیامت بروید مشاهده کنید؟! همین الآن او همین جا خوابیده است و صفا می کند و شما هم در منزل خودتان بدون صفا استراحت می کنید و با او صحبت می کنید و مطالبی هم که می گوید بعد که مشاهده می کنید می بینید که همه درست بوده است؛ او می خواسته این را به شما بگوید و مطرح کند و شما قبل از اینکه او را ببینید و اطلاع هم داشته باشید با او برخورد کردید! دیگر طرف نمی تواند بگوید که بیخود کردی کشک است اینها همه تخیلات خودت است، نمی تواند بگوید! او هم می گوید: بله، درست است. واقعیت خارجی را نمی شود انکار کرد!

## علت بیان نفس و روح با ضمیر مؤنث در قرآن

صحبت در این است که مرحوم صدرالمتهین که می فرماید: «حَقِيقَةُ الشَّيْءِ بِصُورَتِهِ لَا بِمَادَّتِهِ» یعنی آیا شما رفیقتان را در همین دنیا - کاری به قیامت نداریم - در خواب می بینید یا نمی بینید؟! رفیقتان را به چه قالبی می بینید؟! فقط صورت او را می بینید یا او را در یک شکل و قالب می بینید؟! صورت زید که همان حقیقت روحیه اوست شکل و رنگ و کیف ندارد! در اینجا اشاره به مسئله ادبی هم بکنم که شما وقتی در قرآن مشاهده می کنید، می بینید که همه آیاتی که مربوط به نفس و روح است با ضمیر مؤنث بیان شده است؛ می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنِّةُ ائْتِيَا أَلْفَ نَفْسٍ أَلْ مُطْمَئِنَّةُ \* أَرَجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾<sup>۱</sup> نمی گوید: «یا ایها النفس المطمئن!» خطاب به نفس در اینجا مؤنث است و حالا بماند که جنبه تأنیث برای چیست! جلسه بعد بگویید که این جنبه تأنیث برای چیست و چرا مؤنث شده است. خب دلیل ندارد که نفس مؤنث باشد، حالا ما با این کاری نداریم! ﴿وَنَفْسٍ أَسْوَىٰ هَا \* فَالْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَىٰهَا﴾<sup>۲</sup> ببینید دوباره در اینجا هم تأنیث است و به طور کلی این مسئله هست.

مطلبی که در اینجا هست این است که در ادب عرب حتی برای روح هم تأنیث آمده است و او هم مثل نفس جنبه تأنیث به خود می گیرد. حالا صحبت در اینجا این است که روح در چه مرتبه ای جنبه تأنیث به خود می گیرد؟! آنچه که در ادبیات هست این است که اجزاء انسان که دارای زوج است، تعبیر به تأنیث می شود فرض کنید که در مورد «ید» می فرماید: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ﴾<sup>۳</sup> «مغلول» نمی گوید، «ید» در اینجا مؤنث است و «رجل» هم مؤنث است و عین - قوه باصره - هم جنبه تأنیث دارد ولی آنف و لسان [جنبه تأنیث] ندارند و مذکر هستند و رأس و قلب و کبد هم مذکر هستند! حالا ما که دو تا نفس نداریم، پس چرا نفس در آیه ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \* أَرَجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾ مؤنث است؟!

جهتش این است که نفس از نقطه نظر حقیقت جوهریه خودش تک است و جفت نیست اما روح وقتی که تعلق به بدن پیدا می کند آن وقت در عالم دنیا و در عالم ظهور خارجی زوج برمی دارد! زن و مرد، باهم بودن یعنی زن و مرد دو وجود خارجی از یک حقیقت می شوند مثل اینکه الآن دو تا «ید»، دو وجود خارجی از حقیقت یدویت می شود! «رجل» دو وجود خارجی از حقیقت رجلیت می شود و در مورد «عین» و باصره همین طور است! لذا الآن در تحقق خارجی دارید دو شیء می بینید که هر دو عین هم هستند، وقتی که نفس به بدن تعلق بگیرد آن گاه در خارج دو انسان مانند هم می بینید. طبق آن قانون ادبی آن نفسی که به هردوی اینها تعلق گرفته و دو شق شده است؛ یک شقش انوئیت را به وجود آورده و یک شق آن رجلیت را به وجود آورده است، طبق آن باید تأنیث گفته شود بنابراین می بینید در ادب و همین طور در قرآن هم تأنیث آمده است [مثل آیه]

۱. سوره فجر (۸۹) آیه ۲۷ و ۲۸. معادشناسی، ج ۲، ص ۲۱۱:

«ای نفس مطمئن شده به ادراک توحید و ولایت، به سوی پروردگارت برگرد درحالی که هم تو از پروردگارت راضی هستی و هم پروردگارت از تو راضی است.»

۲. سوره شمس (۹۱) آیه ۷ و ۸. مطلع انوار، ج ۱۳، ص ۱۱۵:

«و سوگند به نفس انسان و آن که او را تسویه نمود و خلقتش را بیاراست و سپس راه فجور و فسق و تعدی و نیز راه تقوا و پاکی و طهارت را به او الهام کرد.»

۳. سوره مائده (۵) آیه ۶۴. مطلع انوار، ج ۱۲، ص ۱۳۳:

«یهود می گویند: دست های خدا در غل و در بند کشیده شده است.»

﴿وَنَفَّسْ ۙ وَمَا سَوَّيْهَا﴾.

مسئله تا اینجا درست است ولیکن شما وقتی که از اینجا بالاتر می‌روید و آن جنبه تعلق روح به بدن و دنیا و ماده را از دست می‌دهید و به مرتبه بالاتر که آن جنبه ربطیه است می‌رسید و می‌خواهید در [مورد آیه] ﴿وَيَسِّرُ لَكَ لَوْلَاكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾<sup>۱</sup> یا [آیه] ﴿وَنَفَخَتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾<sup>۲</sup> صحبت کنید آیا در آنجا هم که خداوند در خطاب به ملائکه می‌فرماید: وقتی که روح من به او تعلق گرفت آن‌گاه به سجده بیفتید هم تأنیث و تذکیر هست؟! دیگر در آنجا تأنیث معنا ندارد چون در آنجا انتساب این حقیقت به ذات پروردگار است! در ﴿وَنَفَخَتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ روح پروردگار تأنیث یا تذکیر دارد؟! در آنجا هیچ کدام نیست نه تذکیر است و نه تأنیث، در آنجا جنبه ذکوریت و انوئیت به‌طورکل معنا ندارد منتها از باب غلبه اشرف من الطرفين به پروردگار مذكر داده می‌شود! می‌گوید: ﴿إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ﴾<sup>۳</sup> نمی‌گوید: ﴿إِنَّهَا بِعِبَادِهَا خَبِيرٌ بَصِيرٌ﴾! یعنی ضمیر «هو» که به ذات پروردگار در مقام تجلی اسماء و صفات است برمی‌گردد، او به عبادش خبیر و بصیر است پس برگشت ضمیر «هو» به پروردگار به لحاظ [مذکر بودن نیست] چون مذكر ضد مقابل است و از جمله مقابل است و طرف مقابل دارد، ذات پروردگار که طرف مقابل ندارد و برای مشخص شدن مقابل در آنجا مذكر و مؤنث می‌آورند. اگر یک شیئی مذكر نباشد و تک باشد، در آنجا دیگر مذكر و مؤنث بودن معنا ندارد.

### علت استناد ضمیر «هو» به ذات پروردگار

بنابراین این استناد [ضمیر] «هو» به ذات پروردگار به‌خاطر همین جنبه اشرف بودن مذكر و مؤنث است نه به لحاظ اینکه [در آنجا مذكر و مؤنث هست و] ذات پروردگار جنبه مذكر دارد! ﴿أَفَأَصَّافِيكُمْ ۙ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنْ آلِ مَلَكٍ نِكَاحًا﴾<sup>۴</sup> این مسئله در جنبه روحیت است.

۱. سوره اسراء (۱۷) آیه ۸۵. امام شناسی، ج ۱۲، ص ۳۰۴:

«ای پیامبر چون از تو از حقیقت روح بپرسند بگو: روح از امر پروردگار من است.»

۲. سوره ص (۳۸) آیه ۷۲. مطلع انوار، ج ۱۳، ص ۱۴۱:

«زمانی که از جهت خلقت مادی و معنوی او را استوار نمودم و به مرتبه استواء تام رسانیدم و از روح و ذات خود در آن دمیدم، آنگاه در برابر او سجده آرید.»

۳. سوره شوری (۴۲) آیه ۲۷. الله شناسی، ج ۳، ص ۱۷۰:

«تحقیقاً او به بندگانش خبیر بصیر است.»

۴. سوره اسراء (۱۷) آیه ۴۰:

ترجمه: «آیا خدا شما را به فرزندان پسر برگزیده و خود از فرشتگان دخترانی برگرفته است؟!» (محقق)

## روح اعلاى از تذکیر و تأنیث

بنابراین روح تا وقتی که تعلق به ذات پروردگار دارد و در نزول از ذات به مراتب کثرت جنبه تضاد را به وجود نمی آورد، آن روح اعلاى از تذکیر و تأنیث است! وقتی که در مراتب نزول از عوالم ربوبی به مرتبه مثال می رسد، در مرتبه مثال جنبه مذکر و مؤنث بودن شکل می گیرد و همین طور در عالم خارج بعد از مثال آن روح تبدیل به روح مذکر یا روح مؤنث می شود که در اینجا از آن تعبیر به نفس شده است حالا چه نفس مذکر و چه نفس مؤنث.

**تلمیذ:** آیا امر به سجده قبل از تعلق روح به نفس است؟ چرا مذکر است؟

استاد: نه، امر به سجده بعدش هست ولی الآن دارد خبر می دهد، [می گوید:] ﴿وَنَفَخْتُ﴾ و نمی گوید: ﴿نَفَخْتُ﴾، می گوید: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي آلِ آرَاضِ خَلِيفَةً﴾<sup>۱</sup> نه اینکه الآن من می خواهم خلیفه درست کنم، شما هنوز ندیدید، در علم عنائی من این خلق شده است متنها شمای ملائکه علم به عنائی من ندارید و الآن آن علم عنائی ظهور خارجی پیدا نکرده و وقتی ظهور خارجی پیدا نکرده، این اخبار پروردگار به چه حقیقتی است؟! به حقیقتی است که هنوز ظهور خارجی برای ملائکه پیدا نکرده است، اگر این ظهور پیدا کرد و آن مرتبه لا تذکیر و لا تأنیثی به آن مرتبه تعلق خارجی متحول شد آن وقت آن جنبه روحی به جنبه نفسی متبدل می شود و جنبه مذکر و مؤنث به خود می گیرد ولی هنوز نگفته است. لذا مسئله سجده ملائکه فقط بر آدم تنها نبود، بر حوا هم بود! نه اینکه فقط بر آدم به خصوص و به این شکل و این قواره باشد، به آن آدمیت آدم بود چون حوا را هم از آدم خلق کرد یعنی این طور که در روایات داریم زنها از مردها خلق شده اند.<sup>۲</sup> دنده چپ و راست و این چیزها!

## بحث در باب کیفیت خلقت زنها

**تلمیذ:** مثل اینکه مرحوم علامه قبول نکردند و تردید دارند.

استاد: بله، البته حالا شاید مثلاً این برداشت عادی مورد نظر ایشان نبوده است اما اینکه داریم از او [خلق شده است] یعنی آن مسئله از همان حقیقت آدمیت ظهور پیدا کرده است.

**تلمیذ:** ضلع چپ داریم.

استاد: بله همه آنها چپ هستند، یک دنده راست در آنها نیست! شما زنی را دیده اید که با آدم راست باشد؟! همه آنها یک طوری شان می شود! البته افراد فرق می کنند؛ یکی شانس دارد و یکی شانس

<sup>۱</sup>. سوره بقره (۲) آیه ۳۰. الله شناسی، ج ۲، ص ۱۷۱:

«من در روی زمین قراردنده جانشین می باشم!»

<sup>۲</sup>. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۱۶.

ندارد! خلاصه نسبت به همه جسارت نکنم! *إن شاء الله* خدا از آن خوب‌ها قسمت کند! [اگر این‌طور بگوییم می‌گویند:] آقای طهرانی شما همه ما را یک کاسه درب و داغان کردید! ما در این مقام نیستیم و انصافاً که بعضی‌ها از مردها جلوتر هستند و آنها مردها را راه می‌اندازند و حرکت می‌دهند! خودم بسیاری از اینها را دیدم. خلاصه این بستگی به توفیق خدا دارد!

علی‌کل‌حال این نفس و روحی که الان به روح تعلق می‌گیرد همین که در ملکوت سفلی می‌آید که از آن تعبیر به مثال اعلی می‌شود و همین‌طور در مثال اسفل که مربوط به عالم مشاهدات و مکاشفات و صور نوعیه است، وقتی که به او تعلق می‌گیرد این‌طور می‌شود. در روح که همان مسئله ﴿وَنَفَخَتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ هست، در آنجا مذکر و مؤنث بودن راه ندارد! و لذا باید توجه داشته باشید اگر ما می‌خواهیم در ادب از روح تعبیر به روحی که جنبه نفسی دارد بیاوریم باید بگوییم که روح مجرده! اگر بخواهیم از روح به نحوی تعبیر کنیم که آن جنبه نفسی و تعلق به ماده مورد نظر نباشد، باید بگوییم: روح مجرده!

### رد اشکال بعض ادبا به اسم کتاب «روح مجرده»

پس این اشکالی که بعضی از ادبا بر این کتاب گرفتند و گفتند که باید روح مجرده باشد، این اشکال بر آن اساس است که مقصود مؤلف از تعریف این کتاب بیان حالات فرد به‌عنوان فردی باشد که روحش به دنیا تعلق گرفته است درحالی که مؤلف می‌خواهد بالاتر از این را بیان کند و مرتبه مافوق بشری در اینجا مطرح است که همان جنبه حقیقت مجرده محض است لذا در اینجا باید روح مجرده گفته شود خب این یک مسئله و جنبه ادبی بود.

این مرتبه مرتبه اول است یعنی در مرتبه اول، ماده صورت خارجی دارد. *إن شاء الله* مرتبه دوم را جلسه بعد بیان می‌کنیم.

*تلمیذ: این نفس که اینجا آمده منظورش مطمئنه است؟*

استاد: نه، نفس که در اینجا نفس مطمئنه است آن حقیقت تعلق روح به ماده را می‌گوید، می‌گوید: ای روحی که الان در اینجا آمدی و زحمت کشیدی و تلاش کردی و سالیان سال در این بدن بودی و خدا را عبادت کردی و به مقام اطمینان رسیدی! خطاب، خطاب به نفس متعلق به ماده است. [می‌گوید:] حالا برگرد به آن جنبه لاصوره خودت! باید به آنجا برگردی! ﴿أَرَجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ﴾ یعنی حالا دوباره برگرد برو آنجایی که آنجا **لا اسم و لا رسم و لا صورة** است بلکه حقیقت محض و معنای محض است البته این برای بعضی از بندگان خدا است نه برای همه! آنهایی که در آن وادی اعتبارات و تخیلات - حالا نمی‌گوییم که تخیلات بد، تخیلات خوب - توقف کردند و هدف آنها همین بودن در این دنیا و رسیدن به نعمات ظاهری و صوریه؛ فواکه و غلمان و حوری و اینها است، آنها مشمول این خطاب نیستند! آنها از مؤمنینی هستند که **اصحاب الیمین** و متقین هستند که در آن دنیا هم خداوند آنها را متنعم به همین نعمت‌ها می‌کند؛ همین مسائل ﴿جَنَّتٍ تَجْرِي

مِنْ تَحْتِهَا أَلَّ أَنْ هَرُّ<sup>۱</sup> و امثال ذلك [البته] **على حسب مراتبهم!** ولی در آن مرتبه‌ای که «**لا عین رأت و لا اذن سمعت**» در بعضی از اخبار و احادیث داریم که در آنجا بالاتر از نعمت‌ها هست یا در آیه قرآن اشاره دارد: ﴿وَلَدَىٰ نَا مَزِيدٌ﴾<sup>۲</sup> که همان طوری که مرحوم علامه طباطبائی فرمودند: اشاره به مراتبی است که در گفتار نمی‌گنجد و لغتی برای او وضع و جعل نشده است! در آنجا این مسئله نیست و این جنبه ذکوریت و انوئیت راه ندارد.

تلمیذ: پس مقام اطمینان نفس مقام مجرد محض نیست؟

### مشکک بودن مقام اطمینان نفس

استاد: ببینید اطمینان خودش دارای مراتب است و یک مسئله مقول به تشکیک است مثل مقام طهارت و همان خود مجرد یک حقیقت مقول به تشکیک است برای کسی که مرتکب واجبات و تارک محرمات بشود که این یک نوع طهارت است که در اینجا عدالت ظاهری و اینها اثبات می‌شود. یک شخصی است که مکروهات و - البته مکروهات به معنای مبعوضیت، بلکه همین کراهت اصطلاحی منظور است - مبعوضیت از او سر نمی‌زند خب آن هم یک مرتبه‌ای است. بعد به یک مرتبه‌ای می‌رسد که ذهن و خاطرات ذهنی خودش هم بر طبق ما **فیه رضی الله** است و آن هم یک مرتبه است. بعد به یک جا می‌رسد که اعراض **عن ما سوی الله** است! همین طور دارد بالا می‌رود تا به مراتب «**حسنات الأبرار سنیات المقربین**»<sup>۳</sup> می‌رسد که در آنجا **نفس الإعراض عن ما سوی الله و نفس التوجه و التمايل إلى ما سوی الله** برای او گناه است! خب این مرتبه خیلی تفاوت می‌کند با آن کسی که فقط از نقطه نظر محرمات و واجبات به مرتبه ظاهر دست پیدا کرده و از اینها هیچ خبر ندارد! اطمینانی که برای این [هست این اندازه] است یعنی خدا در مقام اطمینان اگر شخص شخص متقی باشد می‌گوید: خب از همین مرتبه به مرتبه اطمینان رسیدی و در همین مرتبه اعمال را انجام دادی، گناه نکردی، واجبات را انجام دادی، به تکالیف عمل کردی و دیگر از گرفتاری‌های دنیا راحت شدی و برای تو اطمینان به نعمت الهی حاصل شد! خب این یک اطمینان است، یک اطمینان هم ولی خدا پیدا می‌کند و در هنگام رفتن برای او خطاب ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ أَلْ مُطْمَئِنَّةُ﴾<sup>۴</sup> می‌آید! آن هم یک اطمینان است، اطمینان

۱. سوره حج (۲۲) آیه ۲۳. امام شناسی، ج ۹، ص ۲۷۴:

«در زیر آن درختان نه‌هایی جاری است.»

۲. عدة الداعی، ج ۱، ص ۱۰۹.

۳. سوره ق (۵۰) آیه ۳۵:

ترجمه: «و باز افزون‌تر از آن نزد ما خواهد بود.» (محقق)

۴. کشف الغمة، ج ۲، ص ۲۵۴.

مراتب مختلفی دارد.

**تلمیذ:** تَأْنِيْثُ رَا عَرْضُ مِي كُنْمُ كَه فَرْمُوْدِيْدُ رُوْحُ وَقْتِي كَه بَالَا هَسْتُ [تَأْنِيْثُ وَ تَذْكِيْرُ مَعْنَا نَدَارْدُ].  
استاد: نه، فرق نمی کند پیغمبر هم اگر باشد و خدا بگوید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ أَلَمْ تُطْمِئِنَّ﴾، نفس پیغمبر الآن تعلق به بدن دارد و این نفس الآن می خواهد قبض روح بشود نه آن روح، آن که قبض ندارد! این نفس الآن می خواهد متحول بشود و برگردد.

**تلمیذ:** آیا این جنبه چپ که فرمودید از باب مزاح بود؟  
استاد: نه، در روایات داریم متنها باید روایات را تأویل کرد.

**تلمیذ:** روایتی هست که سندش ضعیف است؛ از امام صادق علیه السلام سؤال کردند که نزد ما قومی هستند که این سخن را می گویند. امام فرمودند که همان خدایی که آدم را خلق کرد، برای او کاری ندارد که حوا را هم جداگانه خلق کند. 'مرحوم علامه طباطبائی در آیه اول سوره نساء که می فرماید: ﴿وَوَخَّلَقَ مِنْهَا رُوحَهَا﴾<sup>۲</sup> این بحث را دارد که منظور شخصی است یا نوعی است. بیشتر این جهتش را [مَدَنْظَرُ دَارِنْدُ].

استاد: خب این ﴿وَوَخَّلَقَ مِنْهَا رُوحَهَا﴾ به همان نفس برمی گردد از همان نفس آدمی که خدا آدم را خلق کرد، زوجه اش خلق شده است.

**تلمیذ:** مرحوم علامه در همین آیه دارند که حوا از حقیقت آدم خلق شده است.

استاد: بله، از همان نفس [خلق شده است]. این یک بحثی است که خیلی چیز نیست! کیفیت نزول آن حقیقت از آن جنبه ﴿وَوَخَّلَقَ مِنْهَا رُوحَهَا﴾ که چه قسم می شود که یک حقیقت واحده باینکه وحدت خارجی دارد ولی در نزول در عوالم یک دفعه می بینید دو قسم شد و هر دو قسم هم خصوصیت خاص خودش را پیدا کرد! این یک مقداری توضیح دارد و یک گیری این وسط هست!

**تلمیذ:** گیر که زیاد دارد!

استاد: یک دفعه چطور می شود که این طوری می شود و قیافه اش این طوری می شود و نمی دانم این یک چیزهای اضافه دارد و آن یک چیزهای زیاد دارد و خلاصه آن کم دارد و این وسط چه تغییر و تحولاتی [انجام می شود]؟! گاهی وقتها در خواب این مسئله دیده شده است و در خواب دیده اید که مثلاً دارید با کسی صحبت می کنید و یک دفعه او به یکی دیگر تبدیل می شود؛ همان کسی که دارید با او حرف می زنید! این خواب است و تخیل نیست! یک دفعه این رفیقتان که دارید با او صحبت می کنید عوض می شود و به یک رفیق دیگر و به یک شخص دیگر [تبدیل می شود]، این قضیه چیست؟! اگر به این نکته رسیدید خیلی از مشکلات و

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۷.

۲. سوره نساء (۴) آیه ۱. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۷۳:

(و از آن نفس، زوجه اش را بیافرید.)

مسائل حل می‌شود! با یکی [صحبت می‌کنید] یک دفعه می‌بینید که قدش کوچک شد یا یک دفعه قدش بزرگ شد! زن مرد شد یا مرد زن شد! اصلاً اینها چیز عجیبی هستند و خلاصه مطالبی است!

تلمیذ: جنبهٔ تجربش پذیرای صور مختلفه است و تجردی که در اوست اقتضای این را دارد که هر شکلی بشود.

استاد: بله، یعنی هر طوری می‌خواهد بشود بشود!

تلمیذ: منظور این است که این وسعت و ظرفیت را دارد.

استاد: از قضیهٔ ذکوریت پشیمان شدید؟!

تلمیذ: بله! ای کاش ...

استاد: در قضیه‌ای داریم که امام حسن علیه‌السلام در مدینه در جایی نشسته بودند و - اتفاقاً روایتش صحیح است و در مناقب ابن شهر آشوب هست - داشتند صحبت می‌کردند که مثلاً چرا با این معاویه صلح کردی؟ حضرت فرمود: اگر من بخواهم می‌توانم همه کار بکنم منتها ما براساس مشیت خدا حرکت می‌کنیم! اگر من بخواهم، مدینه را به شام می‌برم و شام را به مدینه می‌آورم! زن را مرد می‌کنم و مرد را زن می‌کنم! یکی آنجا بود که یک چیزی اش می‌شد، گفت: اگر راست می‌گویی بکن! یک دفعه حضرت فرمود که برو چادر سرت کن چرا اینجا جلوی مردها نشستی؟! چشم باز کردند و دیدند گیس درآورد! یک چیزهایی را از دست داد و یک چیزهای دیگر پیدا کرد و خلاصه فرار کرد و رفت! حضرت فرمودند: خب ما که این شخص را این طور کردیم، آن مخدره در خانه را هم مرد کردیم! تا حالا این در خدمت او بود، از این به بعد او در خدمت این است! خلاصه در خانه رفت و دید که یک سیبل کلفتی در خانه نشسته است! گفت: تو کجا بودی؟! او گفت که تو تشریف بیاور با تو کار دارم! تا به حال جنابعالی رو و بالا تشریف داشتید و الآن نوبت من است و قرار است که جاها را عوض کنیم! البته حضرت فرمودند: اینها صاحب یک بچه هم می‌شوند. بعد حضرت فرمودند: اینها یک بچه هم پیدا می‌کنند. خلاصه مدت‌ها بود و بعد آمد توبه کرد و حضرت هم آنها را سر جای اول برگرداندند و گفتند: خلاصه هر دو را امتحان کردید! او هم آدم خوبی شد.<sup>۱</sup>

تلمیذ: بچه هم خنثی به دنیا آمد.

استاد: بله، خنثی بود و حضرت فرموده بود. قضیه چیست؟! حضرت این وسط چه کار کرد؟! بالأخره [این قضیه صحیح] هست و [این طور] بوده است، چه شد؟! یعنی صورت رجولیت این را به جسمیت آن چسباند؟ نه، هر کدام سر جای خودش هست. آیا صورت نوعیهٔ رجولیت او را تبدیل به انوئیت کرد یا آن رجولیت را به حال خودش باقی گذاشت و فقط در بدن و جسم تصرف کرد؟ نه، واقعاً آن طرف زن شد و آن یکی هم مرد شد نه اینکه آن مرد بود ولی احساسات زنانه داشت، این خیلی فرق می‌کند! واقعاً زن شد! یک مرد

<sup>۱</sup> . الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۳۷، با قدری اختلاف.

چه چیزی می خواهد و یک زن چه چیزی می خواهد؟ آن احساسات و عواطفش چگونه است؟ این احساسات و عواطفش چگونه است؟ آن تعقلش چگونه است؟ وقتی حضرت [این کار را] می کند همه را عوض می کند، ناقص که نمی کند! هر کاری که حضرت می کند تا آخر درست انجام می دهد، فابریک! انگار این از اول خواستگاری رفته است! ولی آن خاطره در ذهن هست! این خاطره ای که من این گونه بودم و این طوری بودم را در این مدت با خودش دارد چون بالأخره آن خاطره مربوط به روح است و به جنبه تجرد علمی روح برمی گردد! حضرت آن را دست نمی زند که اصلاً به طور کلی خاطره را عوض کند و تبدیل به یک خلق دیگری بشود که اصلاً ارتباطی ندارد، آن را به حال خودش باقی می گذارد که حواستان باشد! در ظاهر عواطف، احساسات، افعال و تصرفات عوض می شود، همه چیز در ظاهر تغییر پیدا می کند ولی بعد چون آن خاطره هست حضرت می بیند که حالا اینها [پشیمان] و متنبه شدند، حضرت هم تصرف می کند و دوباره برمی گرداند! چه قضیه ای اتفاق افتاد؟! چطور شد؟! این چه مسئله ای است؟! همین که در اینجا روح واحده از آن عالم نزول پیدا می کند، همان کیفیت تشکله در عوالم به صور مختلفه [درمی آید] چون در خود همان عوالم **هو المصور و له الأسماء الحسنى**، در آن **اسماء الحسنی** در بعضی ها جنبه انفعالی قوی تر است و در بعضی جنبه فعلی و فاعلی قوی تر است، آن یکی به حساب غلبه جنبه انفعالی به صورت تأنیث درمی آید و این یکی به حساب غلبه جنبه فاعلی به صورت تذکیر درمی آید! آن نزول را امام علیه السلام انجام می دهد و وقتی او انجام داد به واسطه تأثیر علیت در معلول، مثال او هم تغییر پیدا می کند و مثال که تغییر می کند، در خارج هم عوض می شود؛ خصوصیات عوض می شود و او تبدیل به زن و دیگری تبدیل به مرد می شود و دوباره مسئله به حالت اول خودش برمی گردد! پس ائمه علیهم السلام خیلی کارها می توانند انجام بدهند و ما خبر نداریم! روی این مسائل فکر کنید! طرف می گوید که ائمه هم مثل بقیه هستند، کاری انجام نمی دهند! مثل بقیه هستند! منتها خب اینها حواستان جمع است که گناه نکنند! یکی دیگر می گوید که اینها گناه هم می کنند منتها توبه می کنند! خب [این طوری] تازه مثل تو شدند! در صحبت ها و سخنرانی ها می گوید: ائمه گناه هم می کنند منتها توبه می کنند، خدا توبه را برای چه کسی گذاشته است؟! فقط برای ما که نیست!

تلمیذ: در درس یکی از آقایان مراجع بحث در خصوص گسترش و وسیع کردن حرم و اماکن متبرکه مطرح شد و من بدون ذکر اسم نظر مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - را بیان کردم. او می دانست که ما منسوب به این مکتب هستیم، گفت که شما این ولایت ها را برای امام درست کردید! کجا امام این ولایت ها را دارد؟!

### تأثیر میزان افق در ثبوت هلال

تلمیذ: رؤیت هلال طریقت است؟ چرا اعلام کردند؟

استاد: بله. خب اینجا طریقت نبوده است.

تلمیذ: ماه بوده است.

استاد: نه، کسی ندیده است.

تلمیذ: کسی ندیده ولی [بالای افق بود].

استاد: از تحت الشعاع خارج شده بود یا نه؟ اگر از تحت الشعاع خارج بشود همه به واسطه چشم خود

می توانند ببینند.

تلمیذ: پنج درجه بالای افق هست و ۱۲ درجه با شمس فاصله دارد ولی قابل رؤیت نیست.

استاد: وقتی قابل رؤیت نیست پس آن روز ثابت نیست چون طریقت است.

تلمیذ: از نظر علمی بوده است.

استاد: اتفاقاً از نظر علمی نبوده است یعنی از نظر علمی گفتند که تحت الشعاع بوده است.

تلمیذ: در آفریقا قابل رؤیت بوده است.

تلمیذ: مسئول دفتر یکی از آقایان گفت که الان ۱۲ درجه با شمس فاصله دارد و دیده نمی شود!

استاد: آیا شما یا آنها با چشمشان ولو با اجهره و تلسکوپ ماه را دیده اند یا نه؟!

تلمیذ: می گویند که دیده نمی شود.

استاد: خب دیده نمی شود تمام.

تلمیذ: دیده نمی شود چون نور شمس نمی گذارد که دیده بشود.

استاد: بنده هم همین را عرض می کنم پس جنابعالی مؤید هستید. از نظر علمی بوده ولی تحت الشعاع

بوده و قابل رؤیت نیست. طریقتی که بنده عرض می کنم این است که هلال به مقداری از افق فاصله داشته

باشد که بتوان با چشم عادی **لولا الغیوم و لولا الأغبرة و الدخان** آن را دید. حالا اگر این رؤیت هلال در

خروج تحت الشعاع در جایی باشد که اغبره باشد و قابل رویت نباشد، این را می گوئیم که اشکال ندارد. اینکه

بگوئیم: موضوعیت دارد این است که در وضع و در رفع، منوط به آن است. اگر این موضوعیت داشته باشد

معنایش این است که هر جا و هر قریه ای تا با چشم خودشان نبینند، اگر هزار نفر هم شهادت بدهند فایده

ندارد! تا با چشم خودشان نبینند در اینجا اثبات شهر جدید نمی شود! بنده می گویم: این را قبول نداریم. آنچه

که ما قبول داریم این است که رؤیت هلال به نحوی باشد که با چشم عادی **لولا الأغبرة و الغیوم** قابل رؤیت

باشد گرچه این شخص نبیند.

تلمیذ: آن کسی که قائل به موضوعیت است اگر دو شاهد عادل بگویند قبول است.

استاد: در آنجا صحبت در این است که خود نفس رؤیت باید تحقق خارجی پیدا کند. اگر در یک قریه ای

خود این رؤیت تحقق خارجی پیدا نکرده است و لکن شما علم دارید بر اینکه در بلاد دیگر دیده اند، این فایده ای

ندارد و نفس رؤیت خارجی باید در اینجا تحقق پیدا کند. موضوعیت محضه این را می گوید. مرحوم آقا -

رضوان الله تعالی علیه - در کتاب رؤیت هلال قائل به این مسئله هستند که موضوعیت باید ..... «**صوموا**

**لِرُؤْيَيْهِ»** نه «صوموا إذا تعلموا أنه خرج عن تحت الشعاع!» **«صوموا لرؤيته و أفطروا لرؤيته.»**<sup>۱</sup> پس در اینجا این موضوعیت موضوعیت محضه است الا اینکه در اینجا در یک جا موضوعیت داشته باشد منتها شارع در اینجا در این موضوعیت از باب علم تنزیلی شهادت عدلین را هم جانشین رؤیت خارجی و موضوعیت کرده است. یا تمام شدن سی روز یا شهادت عدلین که در اینجا از باب حجت تنزیلی است پس حجت بالذات عبارت از موضوعیت محضه است یعنی نفس رؤیت. به نظر ما می‌رسد که مسئله این طور نیست، در رؤیت هلال اصل مسئله براساس موضوعیت است نه موضوعیت محضه، موضوعیت به عنوان طریق برای اثبات شهر جدید! یعنی وجود هلال و موقعیت هلال به نحوی باشد که چشم عادی **لولا الغیوم** بتواند ببیند! ما این را می‌گوییم یعنی اگر اغبره و غیوم نباشد، این چشم عادی بتواند ببیند. مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - در اینجا می‌فرمایند که اثبات شهر جدید منوط به رؤیت است و اگر اغبره باشد باید حکم به رؤیت نکنید و باید استمرار شهر سابق را داشته باشید. ما می‌گوییم که نه، اگر به واسطه قول افراد برای ما ثابت شد ...

**تلمیذ: پس طریقت شما طریقت محضه نیست.**

استاد: نه طریقت، طریقت محضه است ولی در صورتی که هلال فوق تحت الشعاع باشد نه تحت الشعاع باشد! اگر تحت الشعاع باشد که آن روز، روز جدید نیست! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در زمان خودش و ائمه علیهم السلام در زمان خودشان به کدام روز روزه می‌گرفتند و به کدام روز افطار می‌کردند؟! به کدام رؤیت؟! آیا به وجود هلال در تحت الشعاع بوده است؟ خب اینکه نبوده است. آیا به خروج هلال از تحت الشعاع بوده است؟! خب ما هم همین را می‌گوییم. خروج هلال از تحت الشعاع باید باشد تا ما حکم کنیم. اینکه امسال اتفاق افتاد آیا هلال خارج از تحت الشعاع را دیدند یا نبوده است؟ اگر نبوده است سؤال بنده این است که اگر الآن پیغمبر بود آیا امروز را روز آخر رمضان اعلام می‌کرد یا روز اول شوال؟! **تلمیذ: اگر هشت درجه باشد چطور؟**

استاد: فایده ندارد تا هشت درجه باشد هم قابل رؤیت نیست، تازه تا دوازده درجه هم مشروط است! از دوازده درجه به بالا دیگر روشن است. این زیر هشت درجه بود، چطور در زیر هشت درجه قابل رؤیت است؟! **تلمیذ: یعنی قابل رؤیت نبوده است؟**

استاد: قابل رؤیت نبوده است، وقتی قابل رؤیت نیست چطور حکم به دخول شهر جدید کردید؟! **تلمیذ: از نظر علمی گفتند.**

استاد: نظر علمی که دخول به شهر جدید را نمی‌گوید، [نظریه علمی] می‌گوید: هلال الآن این مقدار پیداست البته حالا راست یا دروغ آن بماند، خیلی از این [نظریات] علمی کشک است! علم هیئت می‌گوید که هلال این قدر از افق بالاتر بوده است. می‌گوییم که قبول، می‌پذیریم ولی الآن شهر جدید

<sup>۱</sup> . عوالی اللثالی، ج ۲، ص ۲۳۳.

نیست! اگر تحت الشعاع باشد قابل رؤیت نیست. رسول خدا حکم شهر جدید را براساس خروج از تحت الشعاع قرار داد نه براساس تحت الشعاع! اشکال اینجاست. لذا ما قائل به طریقت هستیم نه اینکه قائل به طریقت نیستیم ولی در صورتی که اصل موضوع ثابت بشود آن وقت می‌گوییم: طریقت، چه دیدیم و چه ندیدیم! حتی اگر شما ماه را ندیدید ولی یقین دارید. در هیچ کجای ایران ماه دیده نشود و تمام ایران همه غیوم باشند و یک نقطه در ایران پیدا نکردید که در آنجا غیوم نباشد ولی علم دارید - نه حدس! - بر اینکه الآن ماه در سیزده درجه بالای افق قرار دارد ما می‌گوییم: بله، ولی مرحوم آقا می‌گویند: نه، اینجا باید حکم به استصحاب کرد! ما می‌گوییم که نه حکم به دخول می‌کنیم. این را طریقت می‌گوییم ولی موضوع باید ثابت بشود و خروج هلال از تحت الشعاع بشود آن وقت حکم [دخول] به شهر جدید می‌کنیم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد